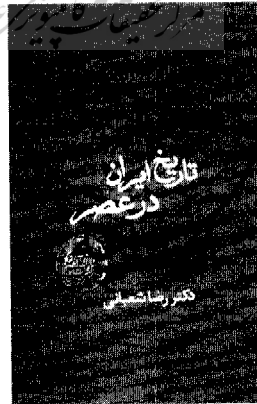


نقد و بررسی کتاب «تاریخ ایران در عصر افشاریه»

• با حضور مؤلف کتاب: دکتر رضا شعبانی،
دکتر غلامحسین زرگری نژاد، دکتر عطاءالله حسینی

• تنظیم: الهام اسبقی



■ تاریخ ایران در عصر افشاریه

■ دکتر رضا شعبانی

■ تهران، نشر سخن، ۱۳۸۸، دو مجلد، تعداد صفحات: ۱۶۵۰

طبری: بسم الله الرحمن الرحيم. با عرض سلام و ادب و احترام خدمت استادان بزرگوار و با تشکر از ایشان که دعوت ما را پذیرفتند. نشست امروز پیرامون نقد و معرفی کتاب «تاریخ ایران در عصر افشاریه» است. غرّفه دیدار که از سال گذشته، در نمایشگاه کتاب تأسیس شده است، عمدتاً به نقد و بررسی کتاب‌های فصل و کتاب‌های برگزیده سال گذشته می‌پردازد کتاب تاریخ ایران در عصر افشاریه، تألیف دکتر شعبانی، در تابستان ۱۳۸۸ به عنوان کتاب برتر رشته‌ی تاریخ شناخته شد. امروز هم به منظور بررسی این کتاب، در حضور آقای دکتر شعبانی مؤلف کتاب، آقای دکتر زرگری نژاد و آقای دکتر حسینی هستیم. من ابتدا برخی مشخصات کتاب را فهرست‌وار برمی‌شمارم: کتاب برای نخستین بار در سال ۱۳۸۸ توسط انتشارات سخن و در شمارگان ۱۶۵۰ نسخه منتشر شد. کتاب با چاپی مناسب و با کمترین اغلاط املائی در شش فصل و ۱۵۰۰ صفحه به چاپ رسیده است. دارای چینش مناسب و متواتر موضوع، نگارش شیوا و روان و نمایه مناسب است. کتاب دارای سه نمایه است: نمایه‌ی اشخاص، نمایه‌ی جغرافیایی و نمایه‌ی قبایل و عشایر. جامعیت کتاب در استفاده از منابع و مآخذ داخلی و خارجی است. باید اذعان کرد که این کتاب کامل‌ترین کتابی است که تا کنون پیرامون تاریخ ایران در دوره‌ی افشاریه تألیف و تدوین شده است، جامعیت تاریخی کتاب، طرح مباحث اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دینی، استفاده از نسخ خطی داخل و خارج کشور که تا کنون منتشر نشده‌اند از دیگر امتیازات این کتاب است.

برای شروع بحث، از دکتر شعبانی خواهش می‌کنیم بفرمایند با توجه به تألیفاتی که در مورد دوره‌ی افشار تاکنون انجام شده و عمده‌ی آن هم توسط خود ایشان بوده است، ضرورت تألیف این کتاب چه بوده است؟

دکتر شعبانی: بسم الله الرحمن الرحيم. بنده از حدود پنجاه و چند سال پیش، یعنی از دوره‌ی تحصیل در دانشسرای عالی تهران، به دوره‌ی افشاریه تعلق خاطر داشتم. در سال ۳۵-۳۸ هم رساله کارشناسی‌ام را در عرصه‌ی تاریخ افشاریه نوشتم و بعد در دوره‌ی کارشناسی ارشد در دانشگاه تهران، سال‌های ۴۴-۴۶ نیز به عصر افشاریه پرداختم. در دوره‌ی دکترای - در دانشگاه سوربن پاریس - نیز در مورد روزگار افشاری کار کردم و بعد از آن نیز تا امروز، یعنی قریب پنجاه و اندی سال، عمده‌ی تمرکز و توجه من بر روی تاریخ ایران در همین زمان بوده است. چرا به افشاریه علاقه



داده است. من به این نتیجه رسیدم که متأسفانه به دلیل گرفتاری‌های متعدد در سطوح مختلف و صنوف دانشگاهی، آن‌طور که باید تاکنون به نادر نپرداخته‌ایم. در صورتی که در مورد ناپلئون - که او نیز بیش از هر چیز به قدرت نظامی‌اش معروف است - تاکنون بیش از دویست هزار جلد کتاب نوشته‌اند؛ اما شاید کتاب‌هایی که در مورد نادر نگارشته شده، در سطح جهان به پنجاه کتاب هم نرسد. حتی در خود ایران، که وطن نادر است و مردم ما به او علاقه دارند، بیست کتاب هم در مورد او یافت نمی‌شود. بنده وظیفه خود می‌دانستم که نسبت به این مرد فوق‌العاده‌ی روزگار خودش و همه‌ی تاریخ ایران، ادای ادب کنم و شخصیت ممتاز و بی‌نظیر او را مورد بررسی قرار دهم. از بدبختی‌های نادر و ملتی که نادر را به وجود آورده، این است که وی در سه چهار سال پایان عمر، به علت کور کردن پسر ارشدش - رضا قلی‌میرزا - دچار عدم تعادل روحی شد و حوادث پیرامونی آن زمان، از حمله توطئه‌ی خارجی‌ها و نابخردی مردمی که نمی‌توانستند قدر چنین مرد برجسته‌ای را بدانند، سبب شد که متأسفانه لک‌هی بسیار سیاهی در صورت نازنین و ارجمند او بنشیند و بنده اصرار داشتم که جهات تلخ این دوره، زندگی نادر را در کنار آن عرصه‌ی بسیار روشن و نورانی حیات نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حتی فرهنگی او بیان کنم. به همین دلیل می‌توانم بگویم تنها کاری که به طور مثبت از دست من ساخته بوده، در خلال این پنجاه و چند سال، پرداختن به تاریخ نادر، عصر نادر و زندگی نادر است. تاکنون حدود ده کتاب راجع به دوره‌ی نادر نوشته و به چاپ رسانده‌ام. یک روز روان‌شاد نصرالله فلسفی در دانشگاه تهران زندگی شاه عباس کبیر را نوشت که تا امروز هم یکی از برجسته‌ترین کارهای آن دانشگاه است. من نیز دریافتم که باید به صورت جامع‌تری به دوره‌ی افشاریه بپردازم. این بود که مجموع مطالعات خود را گرد آوردم و در این دو محلد به چاپ رساندم. البته این کتاب مانع از این نیست که

دارم؟ زیرا نادر از نظر من یکی از پنج نابغه‌ی بزرگ نظامی عالم است، در کنار انسان‌های برجسته‌ای که در جهان غرب و شرق هستند، مانند: کوروش کبیر، داریوش بزرگ، اسکندر و ناپلئون بناپارت. من نادر را یکی از برجسته‌ترین آن‌ها می‌دانم، اگر نگوییم برجسته‌ترین. بدون شک یکی از پنج نفر نامدار تاریخ نظامی جهان است. صرف‌نظر از شخصیت نظامی نادر که شهره است، وی در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی و فرهنگی، ذهن روشن و قدرت خلاقه‌ی بی‌نظیری داشت و در مدت بسیار کمی توانست ایران آشوب‌زده را از وجود افراد سرکش داخلی پاک کند و همه کسانی را که در جای‌جای ایران، طلب اقتدار می‌کردند و به آن دست یافته بودند و همچنین دو قدرت متجاوز روسیه و عثمانی را - که تقریباً یک سوم خاک وطن عزیز ما را اشغال کرده بودند - کنار بزند و برای ایران اعتبار شایسته و درخور ایجاد کند و ملت ایران را برای ورود به ساحت فعالیت‌های جهانی آماده سازد. آن چیزی که به فاصله کمی بعد از نادر، می‌بینیم که با انقلاب کبیر فرانسه در دنیا اتفاق می‌افتد. من وجود نادر را دورخیزی برای اقوام ایرانی می‌دانم و برای تمامی اقوامی که در این خطه‌ی پاک و مقدس زندگی می‌کردند، برای گام برداشتن به عرصه فرهنگ و تمدن جهانی و هم‌پا شدن با ملت‌هایی که این‌جا و آن‌جا سربر کشیدند. من نادر را نیروی بزرگی می‌شمارم که به ملت ما در طی قرن‌ها قوت می‌دهد و به ما خاطر نشان می‌کند که ملتی هستیم خلاق و آفریننده که آدمی مانند نادر می‌تواند در میان ما به وجود آید و رشد کند. این امر خود به معنای این است که ملت ما عقیم نیست و توانایی کافی برای ارائه‌ی فرزندان قدرتمند و پرتوانی به‌مانند نادر دارد. این که دیار نادر یعنی ایران بزرگ، استعداد مردپروری خود را در چهره‌ای چنان محتشم و توانمند بروز می‌دهد، برای من مایه‌ی خوش‌دلی است، لذا می‌توانی اظهار کنیم نادر اقدامات بسیاری دارد که او را در ردیف نامدارترین نامداران جهان قرار



دکتر شعبانی: من وجود نادر را دورخیزی برای اقوام ایرانی می‌دانم و برای تمامی اقوامی که در این خطه‌ی پاک و مقدس زندگی می‌کردند، برای گام برداشتن به عرصه فرهنگ و تمدن جهانی و هم‌پا شدن با ملت‌هایی که این‌جا و آن‌جا سربرکشیدند

متناسب با زمان و مسائل روز خود تاریخ می‌نویسد. یعنی به فرض که من امروز در مورد داریوش یا کوروش کتاب بنویسم، این داریوش در ساخت ذهن امروزی من و در فراختای شناسایی جامعه‌ی امروز جهانی هست که ظهور پیدا می‌کند. یعنی من نمی‌توانم در قالب تاریخی بروم که ۲۵۰۰ سال پیش بوده است. این را به حساب تعریف‌های تفسیری هر عصر یا هر منوتیک تاریخی بگذارید. من در سده‌ی بیست و یکم میلادی و با اتکا به اسناد موجود و درک و دریافت عمومی نخبگان روزگار کنونی است که حرفی می‌زنم و چیزی می‌نویسم. به همان روالی که تاریخ را بازسازی گذشته می‌دانند، آن هم در نزدیک‌ترین شکل وقوع رویدادهای پیشین. به همین واسطه چون عزیزان من در این‌جا برای بررسی نقاط ضعف و قوت کتاب گرد آمده‌اند، ترجیح می‌دهم که نظراتشان را بدون حضور بنده بیان فرمایند. در پایان بنده هم اگر عرایضی داشته باشم، بیان خواهم کرد.

دکتر زرگری‌نژاد:، من دانش وسیعی در خصوص تاریخ افشاریه ندارم، بنابراین نمی‌توانم اظهارنظرهای تخصصی انجام بدهم؛ اما به هر حال به‌عنوان یکی از اهل تاریخ، همواره یک دغدغه‌ی خاص درباره‌ی نگاه به نادر از دو منظر داخلی و خارجی داشتم همان‌طور که دکتر شعبانی فرمودند، نادر از منظر داخلی برای ایران - اگر نگویم جهان - جزو چند نابغه‌ی برجسته است - چیزی که من به آن اعتقاد دارم - فرض کنیم این نظر مبالغه‌آمیز یا از سر احساسات ایران‌دوستی است؛ اما واقعیت این است که به هر حال نادر هر که بود با هر شخصیتی، خادم به مردم یا از بین برنده برخی از شرایط مطلوب زندگی مردم، در این نکته هیچ تردیدی نیست که احیاکننده‌ی ایران در حال فروپاشی بود. ما در تاریخ بعد از صفویه، به گمان من دو شخصیت داریم که از این منظر کمتر به آن‌ها توجه شده است. نخست نادر، دوم آقا محمدخان قاجار. چون بحث امروز آقا محمدخان قاجار نیست، به آن نمی‌پردازم. اما متذکر می‌شوم که اگر شورش افغان‌ها، متلاشی شدن وحدت سیاسی ایران، از بین رفتن همه‌ی امکانات و دست‌آوردهایی که در دوره‌ی صفوی پدید آمده بود، را در نظر بگیریم - البته این فروپاشی نظام صفوی حاصل شیوه و کردار غلط خود نظام صفوی و بیماری‌ای زاییده از درون بود، مرگی که قدم به قدم این نظام را از درون به کام خودش برد - اما به هر حال این نظام فروریخت و فروریختن آن بلا و مصیبتی برای کشور و مردم بود. من نمی‌گویم آمار مبالغه‌آمیزی که آقای کروسینسکی از کشته‌های اصفهان داده درست است، این که مردم مرده‌های خود را می‌خوردند، سخنانی گزاف و مبالغه‌آمیز است؛ اما به هر حال قحطی، خونریزی، گرسنگی، بلا، عدم امنیت واقعی بود که بعد از فروپاشی اصفهان اتفاق افتاد. از منظر خارجی نیز، دو قدرتی که همواره در صدد بودند بخشی از ایران را ببلعند، یعنی روس‌ها که وارد میدان شده بودند، به رهبری پتر کبیر و از سوی دیگر عثمانی‌ها، به راحتی اندیشه‌ی انتزاع قفقاز، آذربایجان و بخشی از مناطق غربی ایران مثل همدان را به اجرا گذاشتند. بر سر این مسأله در سال ۱۱۳۷ عهده‌نامه نوشتند. اولین عهده‌نامه‌ی رسمی برای تجزیه‌ی ایران، عهده‌نامه‌ی ۱۹۰۷ نیست، بلکه اولین قرارداد رسمی برای تجزیه ایران و تقسیم کشور به مناطق نفوذ، عهده‌نامه‌ای بود که سلطان عثمانی و روسیه امضا کردند. به موجب این عهده‌نامه بخشی از قفقاز، قسمت‌هایی از گیلان و مازندران

امیدواری خودم را ابراز نکنم برای این که در فرصت‌های دیگر زندگی در مورد نادر کتاب‌های دیگری بنویسم و جهات مختلف زندگی و شخصیت فوق‌العاده ممتاز و جهانی او را در معرض دید و مطالعه‌ی هم‌وطنان نادر و نیز دیگر مردم جهان که به زندگی چنین افرادی می‌پردازند، قرار دهم. بنده شاید بیش از سی کتاب چاپ شده دارم، اما بخش جدی و اساسی کار خود را که متعقدم شاید تنها کاری است که از من در میان دوستان و همکارانم باقی خواهد ماند و نتیجه‌ی عمل من است و برای آیندگان آن را به ثبت رسانده‌ام، همین کتاب دو جلدی باشد. من دیگر آثار و کارهای خود را به‌نوعی تفنن زندگی دانشگاهی و علمی خود می‌دانم، یعنی کارهای معلمی و کارهای تحقیقاتی. ولی هر مقاله و کتابی که راجع به افشاریه نوشتم، از دید کارشناسی و تحلیلی خودم، سعی کردم مبدا نکته‌ای به ذهن نرسیده باشد که از آن بگذرم و خواستم به ساحت عظیم مرد بزرگی که به گردن تاریخ ملت ایران حقی چنین سترگ و قهرمانی فراهم دارد، ادای ادب و احترام کنم.

من نادر را از یک دیدگاه دیگر هم مورد توجه قرار می‌دهم و آن قیام بعد از صفویه در جامعه‌ی ماست چون من به سلسله صفویه هم دلبستگی فراوان دارم؛ اما این سلسله در اواخر عصر خود، به ذلت و مذلتی مبتلا شد، که نادر آن را جبران کرد و عظمتی را به هم رساند و به همان مردم خموده و رنجور جان تازه‌ای بخشید و به دنیا ثابت کرد جامعه‌ی ایرانی زنده و فعال و پرتلاش است و جای پای خودش را هم محکم می‌کند. مقصود بنده این است که ایران عرصه‌ی پیدایش زنان و مردان نامدار و برجسته است در همه‌ی زمینه‌های سیاسی، نظامی، علمی، عقیدتی، فرهنگی و امثال آن. نادر امتداد منطقی سلاله‌ی جاویدان ایرانی‌گری ماست.

ططری: آقای دکتر همان‌طور که اشاره فرمودید، حضرت‌عالی پنجاه و چهار سال در این عرصه کار کردید و در این خصوص قطعاً صاحب‌نظر هستید. آیا موضوعی بود که مایل باشید به آن بپردازید ولی به دلایل مختلف مانند نبودن منابع و مدارک مستند یا محکم‌تر بودن نظر مخالف، به آن نپرداخته باشید؟

دکتر شعبانی: من در این مورد نظر خود را پس از ملاحظه‌ی تحلیل‌های حاضران گرامی مجلس اضافه می‌کنم. اما طبیعی است که هر تاریخ‌نویسی



دکتر زرگری نژاد: نادر هر که بود با هر شخصیتی، خادم به مردم یا از بین برنده برخی از شرایط مطلوب زندگی مردم، در این نکته هیچ تردیدی نیست که احیاکننده‌ی ایران در حال فروپاشی بود

نمی‌کند. چرا نادر این چنین حساسیت نشان می‌دهد؟ به نظر می‌رسد او به این نکته پی برده که گورکانی‌ها مشوق اصلی افغان‌ها برای هجوم به ایران بودند. در آن زمان افغانستان بخشی از ایران بود. آنچه باعث شد میرویس و پسرش محمود شورش کنند و به ایران مرکزی و پایتخت کشور خود هجوم بیاورند، تحریکات گورکانیان هند بود. گورکانیان همیشه به این منطقه توجه داشتند و نادر نیز متوجه این مسأله بود. وی افغان‌ها را آلت دست گورکانیان می‌دانست. بنابراین به حل این مسأله مبادرت ورزید و بعد از حل و فصل مسأله‌ی افغان‌ها، نمایندگانی به دربار سلطان گورکانی فرستاد و از او خواست دست از تحریکات بردارد؛ اما سلطان گورکانی سفرای نادر را به قتل رساند. البته این قتل سفرا نبود که باعث حمله‌ی نادر به هند شد، بلکه احساس نگرانی از تحریکات مجدد او را ناگزیر به سوی هند برد. برخلاف آنچه نوشته‌اند، نادر در هند دست به اعمال خشونت‌آمیز نزد پادشاه را از قدرت ساقط نکرد و درباریان را از مسند قدرت برنهداخت. حکومت را حفظ کرد و برگشت. طبیعت لشکرکشی است که کشتارهایی هم در آن اتفاق می‌افتد. در تأیید این مسأله که گورکانیان در این زمینه محرک بودند و انگیزه حمله نادر به هند یک انگیزه تدافعی برای حفظ امنیت مرزهای شرقی است، من اشاره می‌کنم به این که در سال ۱۱۵۷، یعنی بعد از حمله‌ی نادر به هند و بازگشت به ایران و زمانی که در حال جنگ با عثمانی‌ها بود، سلطان محمد گورکانی به سلطان عثمانی پیشنهاد اتحاد نظامی علیه نادر را می‌دهد. به زندگی و اقدامات نادر از این بعد هم باید توجه کرد. نزد مردم و مورخان هندی، از نادر تصور حمله و ویرانی وجود دارد. مورخان ما باید به این مورد توجه نکنند. نه از این جهت که آن را تأیید یا تکذیب کنند، بلکه از این نظر که آن را تبیین و تفسیر کنند تا نوعی همگرایی در این زمینه پدید آید.

طبری: با تشکر از آقای دکتر زرگری نژاد و سخنان ایشان، تاریخ‌نگاری دوره افشاری کمبودها و ضعف‌هایی دارد از جمله کمبود منابع، متن‌های مبالغه‌آمیز، و تعدادی ویژگی کلی که برای این دوره ترسیم کرده‌اند اما مهم‌ترین ویژگی این است که، چهره سیاسی و نظامی نادر سایه بر بخش‌های فرهنگی و اجتماعی می‌انداخت، با این تفاسیل، از دکتر حسنی خواهش می‌کنیم جایگاه این کتاب را در تحقیقات دوره‌ی افشاریه تبیین کنند.

دکتر حسنی: بسم الله الرحمن الرحيم. چون نویسنده استاد عزیز من

سهم روس‌ها شد و قسمت‌هایی از قفقاز، گرجستان غربی، مناطق غربی آذربایجان تا همدان به عثمانی‌ها تعلق گرفت. متأسفانه دوستان و برادران عثمانی ما در آن زمان به این فکر نکردند که در حال تقسیم سرزمین اسلامی با کفار هستند. به ترتیب این اتفاق افتاد. ما بلای تقسیم ایران را داشتیم، افغان‌ها را داشتیم، فقر و گرسنگی را داشتیم، و اگر نادر در این فضا ظهور نمی‌کرد، بی‌شک و بدون تردید ایران کنونی دیگر موجود نبود و شاید سرزمینی در آسیای غربی می‌شناختیم که روزگاری ایران بوده است؛ اما به مناطق کوچک متعدد تجزیه شده است. این نقش بزرگی است که نادر در این زمینه اجرا کرد و نمی‌شود از آن چشم‌پوشی کرد. صرف‌نظر از این که از لحاظ شخصیتی نادر را آدم برجسته‌ای بدانیم یا سرداری خونریز، از نظر فرهنگی چیزی که در زندگی نادر برای من برجستگی دارد، طرح نظریه‌ی اتحاد اسلام برای اولین بار است. نادر در دو شورایی که از مجموعه‌ی علمای ماوراءالنهر علمای نجف تأسیس کرد، بر این اندیشه پای فشرده که دو کشور اسلامی عثمانی و ایران که هر دو قرآنی واحد، خدایی واحد و پیامبری واحد دارند نمی‌باید یکدیگر را بکشند که دیگران بتوانند بر روی کشته‌های این مردم جشن بگیرند و شادی کنند. وی به این اندیشه پی برد که رمز نجات ایران و عثمانی در دوره‌ی آغاز تهاجم‌های استعماری، وحدت این دو کشور است. وحدتی بر مبنای اصول مسلمی که هر دو کشور آن‌ها را باور دارند. به نظر من تئوری وحدت اتحاد اسلام، که بعدها در دوره‌ی ناصری از طریق سیدجمال‌الدین اسدآبادی بارور شد، به این دوره و به نادر برمی‌گردد. ممکن است در اینجا پرسشی وجود داشته باشد که نادر به عنوان مردی عامی و با فقر فرهنگی چگونه به این آرمان‌ها رسید؟ که البته بحثی طولانی است و مجال دیگری می‌طلبد.

نادر برجستگی‌های دیگری دارد از جمله اعتقاد به آزادی اقوام و ملت‌ها. در واقع نادر امتیازات سلب شده‌ی مسیحیان قفقاز را - که بخصوص عثمانی‌ها متعرض آن می‌شدند - به آن‌ها برگرداند. احترام به آن‌ها و امنیت‌شان را در نظر گرفت که از برجستگی‌های دیگر شخصیت نادر است. اما آنچه من اکنون با نگاه به نادر به عنوان یک فرد اهل تاریخ و تاریخ‌پژوه ایرانی درمی‌یابم نگاه من (یک ایرانی) به نادر است. بهتر است از منظر هندی‌ها به بررسی نادر بپردازیم. هندی‌ها نادر را در ردیف شخصیت‌های خونخواری چون آتیلا، چنگیز، تیمور و هلاکو قرار می‌دهند. این نکته به لحاظ تاریخی برای ما اهمیت دارد نه از این جهت که از نادر دفاع کنیم، نه از این جهت که به شخصیت نادر بپردازیم، بلکه از لحاظ روابط فرهنگی بین دو کشور، من هرگاه بخواهم در حضور اساتید تاریخ هند در مورد تاریخ ایران صحبت کنم، در پس ذهن آن‌ها مسأله‌ی نادر وجود دارد. این مسأله شخصاً برای بنده اهمیت داشته است، از این رو جستارهایی در این زمینه فراهم کردم. فرضیه اولیه چنین است که آیا نادر و اندیشه‌ی غارتگری او مانند تفکرات محمود غزنوی است که به هند حمله کرد؟ به نظر می‌رسد واقعیت چیزی غیر از این باشد. نادر با مجموعه‌ای از افغانه روبرو بود که در زمان شاه تهماسب دوم ایران را غارت کردند و به تاراج بردند. وی وقتی فتح‌علی‌خان سیستانی را از میان برمی‌دارد، پیشنهاد شاه تهماسب را نمی‌پذیرد که به سرعت به اصفهان برود چاره اشرف افغان را کند. وی معتقد است اول باید چاره‌ی مرزهای شرقی را کرد و مادامی که مرزهای شرقی را امنیت نمی‌بخشد (هرات و قندهار)، به مرکز و غرب توجه



دکتر حسنی: دکتر شعبانی تحقیق و تعلیم را در کنار هم می‌بینند، پیام برای شخصیت جهانی ایران دارند، در نتیجه کارهای خود را در موقعیتی قرار می‌دهند که نکات برجسته شخصیت‌های مورد نظر و مطلوب ایشان بیشتر در کتاب‌هایشان به چشم می‌آید

مورد کوروش و داریوش کتاب می‌نویسند. همه‌ی این موارد مثبت است، اما گاهی این تردید را به ذهن می‌آورد که ما چه هنگام از ایشان باید طلب آثار کنیم؟ ایشان آثار تحقیقی تولید می‌کنند. در آثار تحقیقی تمایلات نویسنده، مکنونات قلبی نویسنده، ایده‌آل‌ها و آمال نویسنده حتی‌الامکان نباید سایه بر تحقیق بیاندازد. به عقیده‌ی من کار دکتر شعبانی، چه در این کتاب و چه در کتاب‌های دیگر، آگاهانه رفتاری دوگانه است. به این صورت که از طرفی، کار تحقیقی انجام می‌دهند و ابعاد منفی و مثبت پدیده‌ی مورد بررسی و بحث را - تا جایی که سند و مدرک و آثار گذشتگان اجازه می‌دهد - مطرح می‌کنند و از یک طرف تاریخ تعلیمی می‌نویسند و نه تاریخ تحقیقی صرف. در تاریخ تعلیمی ما به دنبال شاخصیت دادن به وجوه فرهنگی و تمدنی خودمان هستیم که بتواند به فرزندان ما اعتماد به نفس بدهد، آن‌ها را در برابر بحران‌های روزگار مسلح کند و به آن‌ها توان پایداری و مقاومت بدهد و از وضع افعال منفی گذشتگان ناامید نکند. این یکی از وجوه و شاخصیت‌های کار دکتر شعبانی است، که من به عنوان دانشجوی ایشان معتقدم در شرایط خاص زندگی ما در جهان و در بین سایر واحدهای سیاسی ارزنده است. شاید کسی به عنوان اینکه یک محقق چه ویژگی‌هایی داشته باشد از بعضی این نکات رنجیده‌خاطر بشود و دوست داشته باشد بگوید که ما باید سایه مورخ را از موضوع تاریخی و متن تولیدی او بیرون بکشیم و متن را بی‌رسانه کنیم از وجود مورخ، از ایده‌آل‌ها و آمال و آرزوهای امروزی و آینده‌نگر مورخ، ولی چون ایشان هدفمند عمل می‌کنند، تحقیق و تعلیم را در کنار هم می‌بینند، پیام برای شخصیت جهانی ایران دارند، در نتیجه کارهای خودشان را در موقعیتی قرار می‌دهند که نکات برجسته شخصیت‌های مورد نظر و مطلوب ایشان بیشتر در کتاب‌هایشان به چشم می‌آید. می‌توانیم این نکته را هم نشانه‌ای از نقد رفتارشناسی ایشان در تحقیق بدانیم و هم می‌توانیم گامی مثبت در ارائه یک تاریخ تحقیقی - تعلیمی خوب قلمداد کنیم.

دکتر زرگری نژاد: چون آقای دکتر شعبانی در مورد خودشان کمتر حرف می‌زنند، می‌خواهم از ایشان دفاع کنم. سخن آقای دکتر حسنی در بنیاد درست است، یعنی در نوشته‌های دکتر شعبانی در واقع باورهای پیشینی خود ایشان موجود است و انتقال این باورها یا برجسته شدن این باورها در آثار و صفحات کتاب موج می‌زند. دکتر حسنی می‌فرمایند نادر در کتاب دکتر شعبانی نادر است از نگاه ایشان نه نادر واقعی، افشاریه هست نه افشاریه‌ای که در واقعیت هست، بلکه افشاریه‌ای که دکتر شعبانی می‌بینند. این یک نقد روش‌شناسانه‌ی جدی است. اما من می‌خواهم بگویم که این نقدی است نه متوجه دکتر شعبانی بلکه نقدی متوجه هر کسی که دست به قلم می‌برد و تاریخ می‌نویسد. آن واقعیتی که ما فکر می‌کنیم، واقعیتی از ذهن دکتر شعبانی است. تاریخ ایران در قرون اولیه اسلامی، عاری از ذهن اشپولر نیست؛ یا تاریخ ساسانی مردم ایران که دکتر زرین کوب نوشته است. این تاریخ ساسانی، قرون اولیه و افشاریه مستقل از ذهن مورخ کجاست؟ وجود دارد؟ ما هر گزارشی از یک واقعیت بیرونی ارائه می‌کنیم در واقع با واقعیت سروکار نداریم با گزارش سروکار داریم.

ططری: بنابراین حضرت‌عالی به همه تعمیم می‌دهید.

هستند و تمام آموخته‌های خود را در این چند سال اخیر مدیون ایشان هستم، مطالبی عرض می‌کنم، ولی از این منظر که در نقد یک کتاب، نقد خود نویسنده و نقد موضوعی که به آن پرداخته شده، مسأله‌ی مهمی است. ابتدا کمی نویسنده را نقد می‌کنم. دکتر زرگری نژاد و دوستان نزدیک ما این عادت را دارند که به خودشان بیشتر انتقاد وارد می‌کنند تا به دیگران و نسبت به هم هیچ تعارف نمی‌کنند. به همین دلیل ما می‌دانیم که اولین ضربه و شوک - در صورت بروز اشتباه - از طرف همین دوستان است و این هشدار که هشیار باشید مبادا راه خطا بروید. استاد عزیز من، آقای دکتر شعبانی میری از این هستند که مورد نقد منفی قرار بگیرند. اما شناختن شخصیت ایشان و سایه‌ای که شخصیت ایشان بر روی این کتاب انداخته به نظر من سودمند است. آقای دکتر شعبانی پیام دارند و در هر تحقیقی که انجام می‌دهند به آن پیام انسانی - ایرانی خودشان وفادارند. در سطر به سطر کتاب، با این پیام مواجه می‌شوید.

آقای دکتر شعبانی نصیحت‌گرند و این ناشی از تجربه و آموخته‌های ایشان است در طی سالیان دراز. ایشان خود را در مقامی می‌دانند و می‌بینند که می‌توانند اکنون دیگران را نصیحت بکنند تا از تجربیات تاریخی استفاده کنند. لابلای متون تحقیقاتی ایشان، به نصایح ایشان - که به نحوی در ارتباط با آن مطلب قرار می‌گیرد و به نوعی گریز از آن مطلب هم هست - برخورد می‌کنید. دکتر شعبانی به نظر من قهرمان جو هستند همان‌طور که حافظ دنبال رستم بود؛ سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل / شاه ترکان غافل است از حال ما کو رستمی

ایشان هم گاه در چنین شرایطی قرار می‌گیرند و وقتی تاریخ را می‌کاوند، به دنبال شخصیت‌های شاخص و برجسته و اثرگذار که چهره‌ی جهانی مطلوب، انسان دوست و تساهل‌گرا دارند، می‌گردند. مثل داریوش، کوروش، نادر. یعنی ایشان شخصیت‌های برجسته را انتخاب می‌کنند، روی شخصیت آن‌ها مانور می‌دهند و اقدامات و نتایج اقدامات آن‌ها را که می‌تواند به فرهنگ و تمدن ایران اسلامی ما شاخصیت بدهد و ما را در دنیا به عنوان یک مملکت شاخص و مطرح نگاه بخشد، مطرح می‌کنند. دکتر شعبانی تمایلات احساسی خودشان را نسبت به این شخصیت‌ها پنهان نمی‌کنند. به همین دلیل وقتی به نادر می‌پردازند، با انواع صفات مثبت و برگزیده و شاخص از وی یاد می‌کنند. همین‌طور هنگامی که در

ططری: سبک به عنوان چیزی که تعریف تاریخی دارد مثلاً سبک توصیفی، سبک تحلیلی؟

دکتر زرگری نژاد: سبک‌ها می‌تواند متنوع باشد. گاهی اوقات کرونولوژیک، گاهی تاریخ‌مند و گاهی سلسله‌ای یا محلی است.

آقای دکتر حسنی: بسته به نوع نگاه نویسنده است.

دکتر زرگری نژاد: سبک مورخ و تاریخ‌پژوه را از یکدیگر تفکیک نمی‌کند. من در روزشمار تاریخ قاجاریه، در واقع یک تاریخ‌پژوهی کرونولوژیک انجام دادم. اما تاریخ‌نویس نیستم و در این زمینه مورخ نیستم.

ططری: پس چیزی که تولید می‌شود چیست؟

دکتر زرگری نژاد: در واقع یک جستار جدید، یک تحقیق جدید است. تاریخ‌پژوه در آثار مورخان تحقیق می‌کند، بازنویسی می‌کند، بازشناسی می‌کند و تدوین می‌کند. حمدالله مستوفی وقتی تاریخ صدر اسلام یا طاهریان را می‌نویسد، آثار پیشینیان را می‌خواند و دوباره طاهریان را از نگاه خودش می‌نویسد، او یک تاریخ‌پژوه است، مورخ نیست. نمونه بارز مورخ در دوره‌ی معاصر کسروی است. احمد کسروی در تاریخ مشروطه آنچه را می‌بیند و آنچه را از اشخاص بی‌واسطه می‌گیرد، می‌نگارد. کرمانی نیز این چنین است. در حالی که ملک‌زاده در تاریخ مشروطه ایران تاریخ‌پژوه است مورخ نیست.

دکتر حسنی: چون هدف ما این است که معرفت تاریخی به دست بیاوریم و یک پدیده را بشناسیم، شناختن یک پدیده یا با ارتباط مستقیم با آن پدیده امکان‌پذیر هست یا با تجزیه و تحلیل گزارش‌هایی که از آن پدیده باقی مانده است و چون ما اساساً - به اصطلاح دکتر زرگری نژاد - به عنوان تاریخ‌پژوه با گزارش‌ها مواجه هستیم، نه با خود پدیده، معرفتی که به دست می‌آوریم یک معرفت دست دوم است. مثلاً هم‌اکنون پدیده‌ی نمایشگاه کتاب مسأله‌ای است که به‌طور مسقیم آن را حس می‌کنیم؛ اما وقتی از نمایشگاه خارج می‌شویم و از طریق رادیو یا نهادها از اخبار اینجا مطلع می‌شویم، به یک معرفت باواسطه دست می‌یابیم. دیگری اطلاعات را به ذهن خود منتقل می‌کند و متناسب با پیش‌فرض‌ها و داشته‌های قبلی

دکتر زرگری نژاد: بله این نقدی است که متوجه دکتر شعبانی نیست، بلکه متوجه هر کسی است که تاریخ می‌نویسد. من وقتی وصف دریای خلیج فارس را می‌کنم، خلیج فارس از نگاه من اصلاً خلیج فارس واقعی نیست. این نقد روش‌شناسانه به اعتقاد من نقدی جدی است که که تنها به دکتر شعبانی اختصاص ندارد. به طور طبیعی هر کسی وقتی می‌نویسد و می‌نگارد و بیان می‌کند، گمان‌ها، برداشت‌ها، رهیافت‌های خود را، آنچه می‌تواند انسان‌ها را در نگاه‌ها دقیق بکند، وارد نوشته می‌کند. در نقد نباید از میزان بیان واقعیت در یک کتاب بگوییم، بلکه باید از روش و شیوه‌ی جدید در نشان دادن واقعیت بگوییم. بنابراین تفاوت تاریخ‌پژوهان در این است که چقدر روشی که برای ارائه‌ی یک جستار به کار می‌برند، دقیق است؟ اشاره‌ای هم به این نکته داشته باشم که ما سه اصطلاح در حوزه‌ی تاریخ و نگارش آن داریم. مورخ، تاریخ‌پژوه و اهل اخبار. آنچه ما اهالی تاریخ درباره‌ی تاریخ قاجاریه، تاریخ صفویه و هر سلسله‌ای که در گذشته بوده‌است، می‌نویسیم کاری مورخانه نیست، ما مورخ نیستیم بلکه تاریخ‌پژوهیم بنابراین بین تاریخ‌پژوه و مورخ باید تمایز قائل شویم و آثار تاریخی و آثار تاریخ‌پژوهی را از یکدیگر متمایز کنیم. میرزامهدی‌خان استرآبادی مورخ بود، دکتر شعبانی تاریخ‌پژوه‌اند. طبری به یک بیان مورخ است، اما دکتر زرین کوب تاریخ‌پژوه است. خلط این مفاهیم در بحث‌های روش‌شناسانه خیلی از مشکلات را پدید آورده و موجب بروز ابهام در تعریف تاریخ و جایگاه تاریخ و کاربست و راهبرد تاریخ در میان غیراهل تاریخ شده به این معنا غیراهل تاریخ و شاید برخی از اهل تاریخ فکر می‌کنند که تاریخ یعنی علم شناخت گذشته. حال اینکه هیچ مورخی در طول تاریخ به گذشته کاری نداشته است. همه مورخان به اکنون می‌نگریستند و به آینده.

دکتر حسنی: گذشته از دسترس ما اساساً خارج است ما با واسطه به گذشته مرتبط می‌شویم. آنچه ما را به گذشته متصل می‌کند، گزارشی است که از ذهن یک مورخ تراویده است. در نتیجه ما با واقعیات تاریخی فاصله داریم.

ططری: آیا ما می‌توانیم سبک مشخصی در تاریخ با ویژگی‌ها و اسلوب مشخص داشته باشیم؟

دکتر حسنی: یعنی چطور؟

دکتر شعبانی: در مورد ناپلئون - که او نیز بیش از هر چیز به قدرت نظامی‌اش معروف است - تاکنون بیش از دویست هزار جلد کتاب نوشته‌اند؛ اما شاید کتاب‌هایی که در مورد نادر نگارشته شده، در سطح جهان به پنج‌جاه کتاب هم نرسد

به صورت برونداد جدیدی تحویل ما می‌دهد، در نتیجه با اندیشه جدیدی روبرو هستیم.

طبری: برگردیم به کتاب حاضر. اگر تاریخ پژوه یا مورخ، به یکی از شخصیت‌های دوره‌ی تاریخی مورد مطالعه‌ی خود، علاقمند باشد و حتی در مقالات و آثارش به این موضوع اذعان داشته باشد، همان دلایلی که دکتر شعبانی هم اشاره فرمودند، چنین نگاهی صدمه‌ای را به لحاظ تاریخی متوجه اثر، کتاب یا تحقیق نمی‌کند؟

دکتر حسینی: صدمه متوجه کتاب نیست، متوجه تحقیق هم نیست. حتی اگر شایعه‌ای راه بیندازیم و آن شایعه اثر بخش باشد و حرکت و موجی ایجاد کند، خود صحنه‌ای از تاریخ است. بنیان شایعه است، اما حادثه‌ای را رقم زده، این حادثه تاریخ است. اگر کتابی درباره یک دوره نوشته شود، حتی اگر منطبق با واقعیات آن دوره نباشد، خود یک پدیده‌ی تاریخی است. چرا به حوادث گذشته این گونه نگاه می‌کنیم؟ نیاز روز چیست که از گذشته بهانه می‌گیریم و چیزی تولید می‌کنیم و بر دانش تاریخ می‌افزاییم؟ چیزی که در واقع گذشته نیست، اما می‌تواند رنگ و بوی گذشته داشته باشد و مسائل امروز ما را مطرح کند. این جزو پدیده‌های تاریخی است پس یک واقعیت است. واقعیتی که قابل بحث و قابل پیگیری است. اما اینکه آیا این تحقیق با آن واقعیتی که اتفاق افتاده و در اختیار ما نیست انطباق دارد یا نه؟ در این مورد باید بحث کنیم که از چه طریقی فرد به آن پدیده‌ها معرفت پیدا کرده است؟ آن واسطه‌هایی که معرفت تاریخی را به فرد می‌دهند چقدر معتبرند؟ آیا افرادی که در زمان این حوادث بودند و این منابع را تولید کردند تحت شرایط خاص فرهنگی - اجتماعی نبودند؟ آیا شرایط زمانی اثری بر آن‌ها نگذاشته که موجب شود از یک زاویه خاص به پدیده نگاه کنند و زوایای دیگر پدیده‌ها مغفول عنه بماند؟ ممکن است این اتفاق افتاده باشد، در این صورت زمانی که ما می‌خواهیم معرفت تاریخی به دست بیاوریم، چون در آن زمان و در کنار آن حادثه نیستیم، معرفتی با واسطه به دست می‌آوریم. پس هر دانش پژوه و هر تاریخ پژوه ناگزیر است از منابع استفاده کند. به همین دلیل است که ما ناچاریم در اعتباریابی داده‌هایی که جمع‌آوری می‌کنیم، گام نخست را برداریم. ابتدا باید دریابیم که این داده‌ها چقدر معتبرند و چقدر می‌توانیم با اتکاء به آن‌ها حکم صحیح منطبق با واقعیات بیرونی به دست آوریم. بنابه گفته‌ی ابن عربی درک ذات مطلوب، علم است. اما آیا ما ذات مطلوب را از طریق این واسطه‌ها درک کردیم یا نکردیم؟ اگر نکردیم، چیزی را به دست آورده‌ایم که دال بر وجود پدیده‌ای است نه عین خود پدیده و فقط ما را دلالت می‌دهد که چنین چیزی وجود داشته. اما آیا منطبق با اصل هست یا نیست؟ پاسخ به این سؤال را باید از طریق منابع و روش و خیلی مسائل دیگر بررسی کرد. اما مسأله‌ی دوم موضوع مطالعه است. دکتر شعبانی در خصوص موضوعی کار کردند که از سال‌ها قبل به آن علاقمند بودند. این موضوع در تاریخ ما جایگاه ویژه‌ای دارد، ما بعد از قرن‌ها کشمکش فرهنگی برای هویت‌یابی مجدداً توانستیم در دوره صفویه یک واحد سیاسی - فرهنگی مستقر داشته باشیم. متأسفانه غرور و خودمداری و خودکامگی، دولت‌مردان عصر صفوی را به سمت و سویی کشیده بود که با کوچکترین ضربه از جانب ضعیف‌ترین حلقه رعیتی

خودشان از هم پاشیدند. چیزی که در دوردست‌ها غیر این تصور می‌شد این سلسله در نزد دیگران چنان عظمتی ایجاد کرده بود که باور نمی‌شد با یک تلنگر شکسته شود.

دکتر زرگری نژاد: سردمداران صفوی هم گمان نمی‌کردند. در همان زمان بسیاری می‌گفتند به زودی این حکومت فرومی‌پاشد. گزارش سفیر پطر کبیر از ایران، در آستانه‌ی شورش افغان‌ها، بیان می‌کند که دوره‌ی اضمحلال و نابودی نظام صفوی فرارسیده است. اما صفویان خوش‌خیال معتقد بودند که بر اسب مراد سوارند و هرگز سقوط نخواهند کرد. گویی تا آخر دنیا می‌خواستند حکومت کنند. اما چند ماه بعد سقوط کردند.

دکتر حسینی: این یکی از مصائب تاریخی ماست که در اوج قدرت فروپاشی را می‌بینیم و نه در ذلت. صفویه روز به روز از نظر تمدنی، امکانات، تأثیرات بیرونی افزایش قدرت داشت، ولی هیچ‌کس نمی‌دانست که رفتارهای آن‌ها باعث شد از درون بیوسند. تلنگر از جانب یکی از رعایای ایشان بود و نشان داد صفویه بسیار شکننده بودند. اما این رعیت عاصی که حق دارد عصیان کند علیه حکومتی که درد او را نمی‌فهمد، فقط می‌تواند ۷ سال بخشی از مملکت را در دست خود نگاه دارد و بلافاصله توسط نیرویی که همان زمان به قهرمان ایران معروف می‌شود، مجبور است موقعیت را ترک کند و قدرت سیاسی را به کسانی که خودشان را محق می‌دانند، برای ادامه حکومت پس بدهد. آیا در این ۷ سال نسل نوین پدید آمد؟ آیا در این ۷ سال ما تجهیزات نظامی جدیدی را فراهم آوردیم؟ همان انسان‌هایی که زمان صفویه حاضر نبودند به جنگ محمود بروند. نه این که نمی‌توانستند حاضر شوند، می‌توانستند ولی نمی‌خواستند. همان انسان‌ها احساس کردند کسی دلسوز سر راهشان قرار گرفته که می‌تواند توانمندی‌های خودش را در جهت رفع نیاز ملی به کار بگیرد پس به وی پیوستند. همان انسان‌هایی که نمی‌جنگیدند، حالا جنگیدند و این امکان را فراهم کردند که مجدداً مملکت نه تنها احیا بشود بلکه همان‌طور که دکتر زرگری نژاد فرمودند، فراتر از مرزها، کسانی که چشم طمع به مملکت ما دوخته بودند و عملاً طرح اضمحلال این مملکت را در سر داشتند، دست بردارند و سر جای خود بنشینند و مرزهای ما به مرزهای تاریخی‌اش نزدیک شود. این برای ما باعث افتخار است که چنین فردی در موقعیتی پیدا می‌شود و این وضعیت را فراهم می‌آورد. اما یک درس هم به ما می‌دهد و آن این است که امکان بازسازی و احیای نیروهای خموده، که حاضر نیستند برای حفظ یک موقعیت سرمایه‌گذاری کنند، توسط یک مدیر دانا وجود دارد. در هر زمانی از تاریخ می‌توان از این تجربه درس گرفت و از آن برای حفظ استقلال، تمامیت و توانمندی مملکت استفاده کرد. ولی من در نادر یک ضعف می‌بینم که این ضعف شاید صفت تاریخی ملی ماست، و آن این است که ما همه تقصیرها را به گردن گذشتگانمان می‌اندازیم و فکر می‌کنیم دیگران هیچ تقصیری ندارند. خودی را مقصر قلمداد می‌کنیم. نادر وقتی که - همان‌طور که دکتر زرگری نژاد به درستی مسأله‌ی اتحاد جهان اسلام را مطرح کردند - به این مسأله توجه کرد، گفت شاه اسماعیل بود که بهم ریختگی مذهبی و آشفتگی منطقه‌ای را پدید آورد و ما باید آن را جبران کنیم. در صورتی که

است که مولانا در مورد کوران و فیل مطرح می‌کند. در تاریک‌خانه‌ای هر کسی به هر قسمتی از بدن فیل که دست می‌زند، فیل را از زبان خود توصیف می‌کند. در نزد یکی فیل به صورت مجسمه‌ی سنگی، در نزد دیگری ستون و غیره است. بنابراین به‌طور کلی ما هرگاه عمداً و عالماً مسلح به احساسات ناسیونالیستی باشیم، مسلح به احساسات شیعه‌گری باشیم، مسلح به باورهای متعصبانه سنی‌گرایی باشیم، مسلح به باورهای متعصبانه مارکسیستی باشیم، ماتریالیسم دیالکتیک را مبنا قرار دهیم و تاریخ را با این دید بنگریم، لاجرم تاریخ را آن‌گونه درمی‌یابیم. اما پرسش این است که آیا می‌توان تاریخ‌پژوهی کرد و مسلح به هیچ چارچوب نظری نبود؟ من فکر می‌کنم این هم جزو ادعاهای بی‌بنیادی است که ما توصیه می‌کنیم اما در عمل اتفاق نمی‌افتد. هر انسانی دستگاه فکری‌ای دارد. هر انسانی در نگاهش پس‌زمینه و پیش‌زمینه‌ی فکری دارد. مسلح و متأثر از نظریه‌ها و ایدئولوژی‌ها و نگره‌هاست. بنابراین خواه‌ناخواه تحت‌تأثیر این نگره‌ها قرار می‌گیرد. این که عمداً و آگاهانه یک دستگاه فکری انتخاب کنیم و به کمک آن دستگاه نظری، به تاریخ نگاه کنیم، اظهارمن‌الشمس است که از نظر روش‌شناسی بوج و بی‌معناست و تحقیق تاریخی درست هم انجام نمی‌گیرد. کاری که مارکسیست‌ها طی سالیان گذشته کردند، نگاه پتروشفسکی به تاریخ اسلام و تاریخ شیعه و در واقع همه‌ی نویسندگانی که از این منظر نگاه کردند، این‌گونه است. ما مغول را از منظر پتروشفسکی می‌شناسیم. این تاریخ مغول نیست، نگاه و چارچوب‌های اوست. همین امر در نگاه مورخین سرمایه‌دار هم صادق است. نگاه‌هایی که آشکارا مسلح هستند، بی‌شک از نظر روش‌شناسی نادرستند. اما آیا می‌شود بی‌هیچ زمینه ذهنی یا با لوح سفید مغزی به واقعیت نگاه کرد؟ این هم در حقیقت سخنی است گزاف و بی‌اساس. آنچه در تاریخ‌پژوهی و روش‌شناسی اهمیت دارد و عالم باید به آن مقید باشد، این است که هیچ تعلق آشکاری نسبت به موضوع نداشته باشد و سعی کند با خودکاوی مطمئن شود تعلق پنهانی نیز ندارد. برای اینکه آثار تعلقات پنهانی را هم بزدايد، روش خود را کنترل کند. روش‌شناسی و التزام دقت در روش برای این است که فرد به واقعیت برسد - البته واقعیتهایی که باید در خصوص بحث شود، زیرا رسیدن به واقعیت مطلق در این زمان دیگر مورد پذیرش نیست - به هر حال این که ما نمی‌توانیم واقعیت را عیناً بیابیم، مانع از این نیست که افراد کوشش نکنند به معرفت نزدیک شوند. می‌توانیم با به کار گرفتن ابزارها، تکنیک‌ها، روش درست و کنترل روش یعنی در پرتو یک سری بحث‌های روش‌شناسانه، روش را آزمون و نقد کنیم. تاریخ‌پژوهی با این معنا جستاری است در میان نوشته‌های تاریخی که ارزش این جستار و تاریخ‌پژوهی موکول است به متد و روش، آنچه در کشور ما به آن کمتر توجه می‌شود نقد متد و روش است. آنچه رایج شده و ما به‌عنوان القبای تحقیق رعایت نمی‌کنیم، عدم تمییز و تفکیک بین استناد و اعتبار است. متأسفانه در تحقیقات دانشگاهی و پایان‌نامه‌ها به این امر توجه نمی‌شود، تأکید زیاد در استفاده از منابع دست‌اول درست است، اما اعتبار این منابع دلیل بر ارجاع نمی‌شود. ما تصور می‌کنیم هرگاه ادعای خود را به چیزی مستند کردیم، لاجرم کار بزرگی انجام دادیم. تصور می‌کنیم که تعداد زیاد منابع به خصوص استفاده از منابع دست اول و معتبر و نسخ خطی و منابع لاتین، کار بزرگی است. در صورتی که چنین نیست. استناد زیاد

شاه اسماعیل مبری از این تهمت است. این مسأله جای تحقیق دارد. چرا باید در مقدمه‌ی وثیقه‌ای که به عنوان اتحاد اسلام نوشته می‌شود، شاه اسماعیل برای موردی که نیافریده است، زیر سؤال برود؟ اختلافات شیعه و سنی قبل از شاه اسماعیل هم وجود داشته است؛ ما در این منطقه همیشه اصول ثابت سیاست خارجی داشتیم و می‌دانستیم باید از مرزهای این کشور محافظت کنیم. این را زمان برخورد با یونانی‌ها داشتیم، زمان برخورد با رومی‌ها و بیزانس و عثمانی‌ها نیز داشتیم. همسایه با همسایه گاهی مشکل پیدا می‌کند و این مسأله‌ای طبیعی است. امر جدیدی در زمان صفویان واقع نشده که مسأله‌ی عثمانی و ایران را در آن زمان به پدید آمدن مذهب شیعه در ایران به عنوان مذهب رسمی ارتباط دهیم. در واقع بهانه‌ی جدیدی پیدا شده. این بهانه‌ی جدید دستمایه سوءاستفاده همسایگان جاهل ما قرار گرفت. چطور می‌شود کشوری با دنیای کفر علیه همسایه‌ی مسلمان خود دست به اتحاد بزند؟ و به تصمیم آن رضایت دهد؟ عثمانی و روسیه این کار را علیه ایران کردند. خوب این همسایه می‌فهمد چه می‌کند و به دنبال مطامع سیاسی است نه وحدت دنیای اسلام و یا رفع مشکلات و اختلافات مذهبی. نیمه‌ی اول صفویه هنوز به پایان نرسیده بود که با مشت محکمی که این همسایگان از شاه عباس خوردند، سر جای خود نشستند. به‌طوری که صفویان مظهر عالی، سلطان عالی، همسایه‌ی متعالی شدند و انواع القاب دوستانه و سخاوتمندانه و برادرانه به هم دادند. مگر صفویان همان شیعیان و عثمانی‌ها همان سنی‌ها نبودند؟ پس مسأله‌ی ما هیچ‌وقت مسأله‌ی شیعه و سنی نبوده و مسأله‌ی مذهب در این دوره، بهانه‌ی جدیدی برای بسیج نیروها علیه همسایگان بوده است. من این را ضعف مشاوران نادر می‌دانم که او را تحت تأثیر قرار دادند و در پدید آوردن مقدمه‌ی آن وثیقه چنین استنادی را به مردمی و ملتی دادند که اصلاً در این زمینه مقصر نبودند. حتی می‌بینیم بعد از دوره‌ی شاه اسماعیل، که دوره‌ی مذهبی صرف نیست و سمت و سوی مذهب آن دوره بیشتر تصوف است، در دوره‌ی تهماسب که مذهب سلطه‌ی بیشتری پیدا می‌کند، به شاه تهماسب ایراد می‌گرفتند که پایتخت تو قزوین پر از اهل سنت و مذاهب دیگر است، چرا آن‌ها را بیرون نمی‌کنی؟ و شاه تهماسب واکنشی به سود این ایرادگیران انجام نمی‌دهد. چون سیاست، سیاست اقلیت‌کشی و اقلیت‌ستیزی نبود. من نمی‌توانم این مسأله را به عنوان یک واقعیت تاریخی بپذیرم که نادر و مشاوران او چنین تهمتی را به پدران خود در عصر صفویه منسوب کرده باشند و ایشان را مقصر بدانند. باید در این مورد تحقیقی جامع و دقیق انجام گیرد و ابعاد مختلف آن شناخته شود.

ططری: برمی‌گردیم به سؤال قبلی در خصوص علاقه و تعلق خاطر تاریخ‌پژوه به مسأله‌ای که در مورد آن کار می‌کند، این علاقه چقدر می‌تواند بر اثرش تأثیر داشته باشد؟

دکتر زرگری‌نژاد: وقتی ما با عینک به دیواری می‌نگریم، لاجرم دیوار را به رنگ عینک خود می‌بینیم. تغییر رنگ عینک‌ها واقعیت بیرونی را در نزد ما متفاوت می‌کند. ساده‌ترین و ملموس‌ترین مثالی که در زمینه معرفت‌های گوناگون از ذهن خود، در ادبیات پیشین ما موجود است مثالی

برای تحقیق اعتبار نمی‌آورد. در بحث روش‌شناسی ما می‌گوییم تا ببینیم کجا یک جستار تاریخی و تحقیق روش‌مند است و اعتبار این جستار به چه چیز موقوف است. چگونه باید به صورتی روش‌مند جست‌وجو کرد و بر اساس چنین روشی به معرفت نزدیک شد، نه این‌که آن را به‌طور کامل بیابیم و اگر نتوانستیم به معرفت جدی برسیم، این تقید علمی را داشته باشیم که تحقیق عالمانه انجام بدهیم حرکتی عالمانه، عاقلانه و سنجیده فایده‌مند است.

ططری: قدری به فصول کتاب بپردازیم. یکی از فصول شش‌گانه‌ی کتاب درباره‌ی تاریخ اجتماعی عصر افشاریه است و حدود ۸۵ صفحه از کتاب را به خود اختصاص داده است. با توجه به ضعفی که منابع تاریخ افشاریه در ترسیم تاریخ اجتماعی آن دوران دارند، مؤلف کتاب بیان می‌کند که هدف از نگارش این فصل بررسی احوال عمومی مردم کل مناطق ایران است و اضافه می‌کند ما تنها می‌توانیم به تحلیل‌های جزئی در این خصوص بپردازیم؛ اما همین مسائل جزئی را به کل تعمیم می‌دهیم و نتیجه می‌گیریم احوال جامعه ایران در این دوران چگونه بوده است. سؤال بنده این است که مؤلف تا چه حد در ترسیم شرایط و احوال کلی جامعه ایران در آن دوران با استفاده از این روش موفق بوده است؟

دکتر حسینی: در مورد تعمیم نمونه‌های کوچک به نمونه‌های بزرگ صحبت می‌کنید و احتمالاً این شک ذهنی را دارید که این تعمیم با یک استقراء ناقص انجام شده، در نتیجه تعمیم‌پذیر نیست. در حقیقت موضوعی که با آن مواجهیم متفاوت است. وقتی شما در یک فضای فرهنگی زندگی می‌کنید، این فضا ساختاری را فراهم می‌آورد که بازیگران ناگزیر در درون آن ساختار حرکت می‌کنند و ناگزیر به‌گونه‌ای رفتار می‌کنند که سایر مهره‌ها آسیب نبینند. پس هر نوع بازی مطلوب سایر مهره‌هاست، اگر شما نمونه‌ای از رفتارها را پیدا کنید، می‌توانید حدس بزنید این یک رفتار عمومی است، چون نمی‌تواند ناپهنجاری رفتاری و عقیدتی داشته باشد و دیگران بپذیرند و او را تقبیل نکنند. به این دلیل اگر اینجا حتی استقراء ناقص به کار رفته باشد، امکان تعمیم وجود دارد. برای این‌که ما می‌دانیم آن ساختار و فضا بر مجموعه حاکم است، به‌گونه‌ای که امروز این را تجربه می‌کنیم. رفتارهای ما، رفتارهای ارادی محض و آزادانه نیست که بخواهیم هر رفتاری را به دلخواه انجام دهیم. برای هر رفتاری ارزشی وجود دارد و این رفتار بارزش. باید مطلوب همسایگان و افرادی که با فرد در تماس هستند باشد والا از جامعه کنار زده می‌شود. بنابراین شما با شناخت رفتار من می‌توانید پی به رفتار دیگران ببرید چون این ارتباط منطقی وجود دارد. بنده از این جهت سخنان دکتر شعبانی را تأیید می‌کنم و معتقدم امکان چنین تعمیمی وجود دارد. اما از بُعد دیگر، شما چندین بار به ضعف منابع اشاره کردید، ما هنگامی که تاریخ را نگاه می‌کنیم در واقع رفتار انسان را بازآفرینی می‌کنیم. انسان‌ها در دوره‌های مختلف چگونه رفتار می‌کردند؟ از این رفتارشان چه قصدی داشتند؟ ورای این رفتارها چه ارزش‌هایی وجود داشته است که انگیزه‌ای برای تولید چنین رفتاری بودند؟ در این صورت حوزه‌ی علوم انسانی سیاست، اقتصاد و غیره و همین‌طور علوم غیرانسانی همه این موارد رفتار گذشتگان ما و در نتیجه بستر تاریخ محسوب

می‌شوند. ضعفی که شما متوجه منابع می‌کنید از این بابت است که گمان می‌کنید حتماً برای تحریر تاریخ اجتماعی، باید متکی به چندین منبع معتبر تاریخی باشیم. حال این‌که در تحریر تاریخ اجتماعی باید از منابع متنوع و به‌ویژه منابع ادبی استفاده کرد. دکتر زرگری‌نژاد اخیراً طرحی ذهنی پیدا کرده‌اند. این طرح این است که دوره‌ی بازگشت ادبی ما نمی‌تواند متأثر از تاریخ اجتماعی آن دوره و زائیده‌ی آن شرایط نباشد. مردم به شرایط موجود عصبان می‌کنند و به دوره‌ای قبل‌تر که مطلوب آن‌ها بوده است، باز می‌گردند. همین مسأله نشان می‌دهد که ادبیات آینه‌ی جامعه‌ی ماست و ما می‌توانیم بخشی از رفتارهای گذشتگان را در نظم و نثر و متون ادبی گذشتگان جست‌وجو کنیم. از آن‌جاکه شاعر یک فرد حساس به جامعه است و زودتر از دیگران شرایط را درک می‌کند و وقتی تخیل خود را به کار می‌اندازد گویی می‌گوید که ملت من انتظار دارند به شرایطی مطلوب دست یابند و این انتظارات و آمال را به صورت یک شعر در اختیار افراد قرار می‌دهد، در واقع شاعر آسیب‌شناسی اجتماعی انجام می‌دهد. در نتیجه اگر منابع تاریخی را به‌علاوه‌ی منابع ادبی و سایر منابع موجود اعم از پزشکی و غیره بکنید، در این صورت می‌توانید یک جامعیت تاریخی به یافته‌های خود بدهید و معرفت کامل‌تری از دوره‌ی مورد مطالعه‌ی خود کسب کنید و از این بابت آقای دکتر شعبانی نادرست عمل نکردند و نمونه‌هایی را که از منابع آورده‌اند، شایسته توجه است.

دکتر زرگری‌نژاد: من دوست داشتم فرصت بیشتری برای پاسخ به این سؤال بود ولی فرصت کم است و خیلی کوتاه عرض می‌کنم که آقای دکتر شعبانی در نگاه به تاریخ اجتماعی فتح‌باب کردند و نه کاری کامل. که البته همین فتح‌باب کاری بس عظیم است برای اینکه شاگردان ایشان دریابند که این راه‌گشایی چگونه انجام شده است و این کار بین شاگردان ایشان امتداد پیدا کند. خاطره‌ای به یاد آمد که عرض می‌کنم. در شورای انقلاب فرهنگی، من به عنوان نماینده‌ی دانشگاه تهران، به همراه دکتر اشراقی، دکتر حسینی، دکتر شعبانی، دکتر حائری و دکتر خواجه‌یوان (که از مشهود می‌آمدند) در شورا حضور داشتم. برخی دوستان دیگر هم بودند. در این شورا تصمیم گرفته شد در برنامه‌ی دوره‌ی لیسانس تغییراتی انجام گیرد. پیشنهاد شده بود که عنوان دروس را به تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوره‌های مختلف مانند ماد، هخامنشی و غیره تغییر دهیم - همین برنامه‌ای که در حال حاضر هست - یکی از اساتید همان شب با من تماس گرفت و اظهار نگرانی کرد که شما در تاریخ دستکاری می‌کنید. ما تاریخ اجتماعی نداریم. اگر در عنوان، تاریخ اجتماعی را بیاوریم دانشجو از ما توقع تاریخ اجتماعی دارد، در این صورت چه کنیم؟ ببینید این عصر مرحوم عباس اقبال نیست که تاریخ خشک سیاسی را می‌نگارد بدون توجه به مسائل اجتماعی، در حقیقت این عصر، زمان ماست وقتی استادان ما در مورد نوشتن تاریخ اجتماعی دغدغه دارند، نگارش این کتاب توسط دکتر شعبانی و پرداختن به تاریخ اجتماعی، به نظر من راه‌گشایی بسیار مؤثر و کاری برجسته است. کافی است به کتاب‌های تاریخ افشاریه بنگرید. هیچ‌کدام به تاریخ اجتماعی نپرداخته‌اند. درست است که روس‌ها در این زمینه و هر زمینه‌ای که نوشتند اساساً بحث را بر مسائل اجتماعی گذاشتند،

عصر افشاریه

دکتر زرگری نژاد: آنچه در تاریخ پژوهی و روش‌شناسی اهمیت دارد و عالم باید به آن مقید باشد، این است که هیچ تعلق آشکاری نسبت به موضوع نداشته باشد و سعی کند با خودکامی مطمئن شود تعلق پنهانی نیز ندارد

دکتر شعبانی: بیشتر دوست می‌داشتیم که همکاران دانشمند و عزیز من، بی‌اعتنا به حضور بنده، نظرهای خوب و عالمانه‌ی خود را بیان کنند. چنین هم شد و من از آنان که فرزندان علمی گرانمایه‌ام هستند، تشکر می‌کنم. ولی دو سه نکته‌ی نیز به ذهنم می‌رسد که ناگزیر باید به آن‌ها اعتنا کنم و دست‌کم از دیدگاه احترام به آرای همکاران اشارتی داشته باشم.

الف - این که محمدشاه گورکانی و در کلیت، سلاطین گورکانی هند، تحریکاتی علیه ایران داشتند، امر مسلمی است. همین قندهار که در سال ۱۱۳۴ کانون فتنه‌ی غلزائیان شد، در عصر صفوی پانزده بار دست به دست گشت، یعنی سران دهلی با استفاده از هر فرصتی تحریکاتی می‌کردند و حکام قندهار را به جانب خویش متمایل می‌ساختند. این نکته را هم نادر و هم دیگر درباریان تاریخ‌دان او می‌دانستند که کانون اساسی حمایت از طغیان غلزائیان، هندوستان است و اگر بدان صوب عزیمتی انجام نگیرد، با بازگشت مجدد فراریان افغان، مشکلات مرزهای جنوب شرقی فلات، پایان نمی‌پذیرد. ذهن بافراس تندر هم مطلب را خوب و صریح درک کرد و برای قطع تشنج‌جات و عصیان‌هایی که شاید در تمامی تاریخ ایران، از دوران کوروش و داریوش تا زمان نادر، تداوم داشته، اقدامات مؤثری انجام داد. تقریباً سه سال وقت فاتح بزرگ، صرف سرکوب اغتشاش‌ها شد.

ب - حمزه‌ی نادر به هند، هر چند که از دیدگاه مردم آن منطقه واقع‌های سخت ناخوشایند است و حقا هم وقایع اتفاقیه، به‌خصوص فاجعه‌ی قتل عام دهلی، جان هر آدمی را در هر دوره‌ای می‌سوزاند؛ اما همه نیز به اراده‌ی نادر انجام نگرفت. بنده برای درک کیفیت سانحه‌ی شوم مزبور و تحقیق در این نکته که حقیقتاً چندکس از نفوس بی‌گناه هندی و ایرانی به قتل رسیدند، شخصاً در سال ۱۳۵۶، به دهلی رفتم و با بررسی دقیق منطقه و تعیین طول و عرض صحنه‌ی وقایع و تکیه بر همه‌ی اسناد ممکن، مدلل ساختم که نادر در پیدایش این فاجعه دخیل نبود و حتی تلاش‌های متعددی برای گریز از تلخ‌کامی‌ها به کار آورد؛ ولی در نهایت، قریب به بیست و پنج هزار کس هندی و دوازده هزار نفر سرباز ایرانی در فاصله‌ی کوتاهی از پای درآمدند. خود نادر، که وسواس عظیمی برای خاموش کردن بحران داشت، سه بار مورد حمله قرار گرفت و اگر نبود تدبیر قاطع او برای ترسانیدن چشم محرکان، شاید نه نادر و نه از هشتاد هزار سپاه همراه او، یکی نیز زنده نمی‌ماند. امروز هم قلب هر ایرانی برای پیش‌آمد سانحه‌ی اسفبار مزبور رنجور است و غمناک. اضافه کنیم که در حد اطلاع من، شاه گورکانی سفرای سابق نادر را نکشت، ولی

ولی این تاریخ اجتماعی نیست، بلکه تاریخ ایران بر مبنای ماتریالیسم تاریخی است. بنابراین پاسخ بنده به فرمایش شما این است که آقای دکتر شعبانی در این زمینه کار برجسته‌ای کردند اما در حقیقت کار تمامی نیست. پیشنهاد بنده به تمام عزیزانی که می‌خواهند کار اجتماعی کنند این است که مسائل اجتماعی را به مسائل جامعه و مالکیت ارضی و حقوق محدود نکنند. بخش عظیمی از تاریخ اجتماعی ما تاریخ تملق و فرصت‌طلبی است. تاریخ نگون‌بختی و هراس است. بخش عظیمی از قدرت‌ها در طول تاریخ ما توسط متملقین از بین رفتند. بخش زیادی از قدرت‌ها به زوال رفتند، زیرا نتوانستند انسان‌های زبون و فرصت‌طلب اطرافشان را بشناسند. این نکات در تاریخ ما بسیار است. این بخش از تاریخ ما یک واقعیت است که باید به آن بپردازیم. بنده شعری را از تاریخ ادبیات دوره‌ی دبیرستان به خاطر دارم. شاعری به نام امیر معزی در دربار سلطان سنج بود. روزی همراه او به شکارگاه می‌رود و سلطان در آن روز زمین می‌خورد و گل‌آلود می‌شود. ابتدا خود را از سلطان پنهان می‌کند تا سلطان از زمین برخیزد و خود را از گل‌ولای زمین پاک کند. سپس به نزد شاه می‌آید و می‌خواند:

شاه‌ا ادبی کن فلک بدخو / کاسیب رسانید رخ نیکو را
گر گوی خطا کرد به چوگانش زن / گر اسب خطا کرد به من بخش او را
این تملق تاریخ ماست. شاه اسب را به او می‌بخشد. امیر معزی دوباره می‌گوید:

رفتم بر اسب تا به جرمش بکشم / گفتا بشنو نخست این عذر خوشم
من گاو زمینم که جهان بردارم / یا چرخ چهارم که خورشید کشم
شاه را تبدیل می‌کند به کره‌ی ارض. این عناصر متملق، این عناصر زبون، که پیرامون قدرتند و مسئولیت می‌پذیرند و سکان‌دار مسائل اجتماعی و فرهنگی هستند، در واقع جامعه‌خوارند. مانند موربانه بنیان‌های قدرت‌ها را جویندند. در واقع بخشی از تاریخ اجتماعی ما تاریخ تملق و چاپلوسی است که باید به آن پرداخته شود.

ططری: با تشکر از دکتر زرگری نژاد. آقای دکتر حسنی اگر صحبت پایانی دارید بفرمایید.

دکتر حسنی: من عرضی ندارم. تشکر می‌کنم از اینکه این فرصت را در اختیار من گذاشتید.

ططری: آقای دکتر شعبانی، شما صحبت پایانی خود را بفرمایید.

رخصت بازگشت نیز به ایشان نداد و این خود در عرف سیاست آن روز، نوعی نمود غیردوستانه بود و موجب بدگمانی نادر می‌شد.

ج- این که استادان گران‌مایه از اتحاد اسلامی سخن به میان آوردند، فی‌الواقع حق‌شناسی از زحمات همین مرد ساده‌ی کوه‌نشین ایرانی است که نه ادعای مکتب رفتن داشت و نه خط‌نویسی، اما ذهنی سیاسی و کیاس داشت و به اعتبار نبوغ انسانیش می‌دانست که ادامه‌ی اختلافات، دو ملت ایران و ترک را به جایی نمی‌رساند. با این که در آن اوقات، بحث گسترده‌ی جهان اسلام از اندونزی تا اندلس هنوز چندان مطرح نبود، ولی نادر این جودت ذهنی را یافته بود که ادیان الهی از منشأ واحدی سرچشمه می‌گیرند و قادر متعال، خالق همه‌ی پدیده‌های عالم است، پس دستور داد که انجیل و تورات را هم ترجمه کنند و به صحبت میرزا مهدی خان منشی و یقیناً ملا علی‌اکبر ملاباشی، جلساتی در قزوین (سال ۱۱۵۴ هـ.ق) فراهم سازند تا مابیه‌ی نفاق در میان ادیان و ملل از میان برود یا کاستی پذیرد. نظریه‌ی اتحاد اسلام که بعدها در قرن نوزدهم میلادی قوت گرفت، امتداد منطقی همین تفکر صحیح و سالم یک ایرانی نامدار و البته همراهان عقلی و دینی اوست.

د- به نکته‌ی دیگری نیز اشاره کنم که آیا اساساً می‌توان تاریخ بدون جانبداری نوشت؟ مطمئنم که اگر بنده بخواهم همین امروز با وجود پنجاه سال شناسایی غرب آن هم از نزدیک و در کنار خود آن‌ها، تاریخی درباره‌ی هانری هفتم پادشاه انگلستان یا حتی لویی شانزدهم پادشاه فرانسه بنویسم، باز هم نمی‌توانم بدون تکیه بر ذهنیات خودم به عنوان یک ایرانی، که به غارتگران پنج قرن اخیر غرب به دیدی نقدگونه می‌نگرد، چیزی بنویسم. بحث درباره‌ی اسکندر مقدونی یا چنگیز خان مغول و هلاکو خان و امثال آنان که جای خود دارد. اصولاً هیچ‌کس در دنیا نتوانسته است و نمی‌تواند چنین کاری بکند. حتی تاکنون یک مورخ غربی که خاطره‌ی حمله خشایارشا به آتن را ندیده گرفته باشد، با همه‌ی دقت علمی و وسواس‌گونه‌ی غربیان اعم از آلمانی، انگلیسی، فرانسوی، روسی و... پیدا نشده است. آن‌ها هنوز بعد از دوهزار و پانصد سال، چشمان خویش را می‌بندند و در مورد ایرانیان کتاب می‌نویسند، فیلم تهیه می‌کنند، گزارش می‌دهند و هر کار دیگری که از دستشان برآید، انجام می‌دهند.

بنده در عین تلاش صادقانه برای ملاحظه‌ی کلیه‌ی مدارک و اسناد موجود برای نگارش تاریخ عصر افشاریه و کوششی که به‌جد برای دستیابی به هر سندی در هر جایی به کار آورده‌ام، کتمان نمی‌کنم که غرضم از نگارش تاریخ افشاریه، این است که در بادی امر این سلسله و شخص نادر را بشناسانم و او را ایرانی کامل‌عیاری معرفی کنم که در کنار تمناهای بلندپروازی و جاه‌طلبی، وطنش را و مردمش را دوست داشت و برای اعتلای وطن می‌کوشید و دیگر این که نقاط ضعف و نکات قوت روح و اقدامات او را نیز به‌گونه‌ای توضیح دهم که برای همگان درس عبرتی باشد. چه آن‌ها که ایران و ایرانی را نمی‌شناسند و از ظن خود به نادر و عصر او می‌نگرند (که متأسفانه کم هم نیستند) و دیگر این که هم‌وطنان نادر بدانند که مام میهن آن‌ها عقیم نیست و در هم‌راهی تاریخش توان مردزایی داشته است و دارد.

جبهه‌گیری انسانی به شرط این که از این حقیقت پا بیرون نگذارد و متکی

بر خیال‌بافی و غرض‌ورزی‌های غیرمنصفانه و بی‌پایه نباشد، این فایده را هم دارد که تکلیف دیگران را با صاحب اثر روشن می‌کند. این که مردم عالم بدانند که ما مشکلات خودمان را در هر زمینه‌ای نادیده نمی‌گیریم یک سخن است و این که هر فردی را که در ایران به دنیا آمده است، ایرانی می‌دانیم و به فحص و بحث در علل و نتایج اقداماتش می‌پردازیم، آن هم از دید عینی و اندکی هم استشهادی خودمان، نکته‌ای دیگر است. ضمن این که به قول دوستان، این کار در کلیات مضامین مورد بررسی، فتح بابی است و خداوند اراده‌ی من و اصحاب عالم و واقع‌بین تاریخ را برای تصحیح اشتباهات و تدوین تاریخ حقیقی همه‌ی ایران استوار نگاه بدارد.

ه- یک نکته‌ی دیگر را هم بنده باید اضافه کنم که در طی سال‌ها تدریس درسی به نام اصول و مبانی تاریخ‌نگاری در ایران، قریب پنجاه فقره خمیره‌های تاریخ‌نگاران ایرانی را تهیه و تنظیم کرده‌ام که به دانشجویان عزیزم ارائه داده‌ام. هنوز هم فکر می‌کنم که در تدوین نهایی کتابی که به همین عنوان در دست تهیه دارم، سرفصل‌های تازه‌ای باشد که بدانها رجوع می‌کنم و می‌پردازم. خلاصه این است که تاریخ‌نگاران ایرانی در طی قرون و هزاره‌ها شاید مشکلات مخصوص خود را برای تبیین و تحصیل پیشامدها داشته‌اند و «نظام موانع» در کشور ما تأثیرات بارزی بر دماغ فرد فرد کسانی که به این علم و فن شریف وقوف دارند، نهاده است، که طبعاً جای بحث دیگری را می‌طلبد.

بنده، صرف‌نظر از محبت و رافتی که همکاران عزیزم و دانشجویان گرامی سابق و لاحقم دارند، یک معلمم و از این دریچه به تاریخ وطن می‌نگرم که درس‌های آن راه، آن مقدار که می‌فهمم، خاضعانه و فروتنانه در معرض نقد و نظر اصحاب علم تاریخ و پویندگان راه قرار دهم. متوجهم که در منابع ماء درباره‌ی مسائل اجتماعی و زندگانی توده‌ها، سخن کمی رفته است و کسانی که به واسطه‌ی استغراق در تاریخ وطن و درک روح «تاریخی‌گری» مطالبی را عنوان و عرضه می‌کنند بیشتر درصدد آنند که ارائه‌ی راه و به همان تعبیر روشن دکتر زرگری‌نژاد فتح بابی کنند. در مجموع نگارش تاریخ اجتماعی ایران، به واسطه‌ی فقر منابع تحقیقی کار مشکلی است و تا آن جا که دیده‌ام و می‌بینم تلاش کم‌نتیجه‌ای را مانده است. اما این باور را هم دارم که در هر حالتی اطلاعات ذهنی و عینی ما، بسی بیشتر از اظهارنظرهای بیگانگانی ارزش دارد که دستی از دور بر آتش دارند و یا به شیوه‌ی بلشویک‌ها، می‌خواهند مردم و ملت‌ها را تابع قوانین خاص خود قرار دهند. بخشش را هم زین‌پیش آقای خنجسی در نقد تاریخ ماد دیاکونوف کرده است.

ططری: با تشکر از اساتید محترم و وقتی که در اختیار ما گذاشتند.